

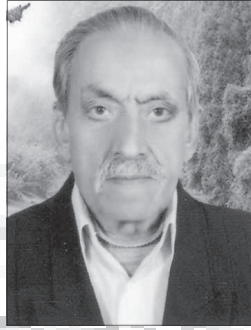


شعر طنز گرانی

☑ علی نوذری

ای آنکه شب و روز به صف‌های درازی
دنبال خیار و کدویی و پیازی
تا چند در این وضع بسوزی و بسازی
ای قدر به دنبال شکم بهر چه تازی
در راه تو این قید شکم جز تله‌ای نیست
این فقر و گرانی که اگر مسأله‌ای نیست
تا چند به فکر شکم و قوت و غذایی
وز بهر غذا سخت گرفتار غذایی
این قدر به دنیای دنی بسته چرایی
اندیشه‌ی عقیبی کن اگر مرد خدایی
مردان خدا را ز مصائب گله‌ای نیست
این فقر و گرانی که دگر مسأله‌ای نیست
هر صبح به فکرت کره و شیر و مریاست
هر ظهر کنی صحبت سبزی پلو و ماست
هر شب به سرت آرزوی ماهی اعلاست
آنکس که دلش مایل این گونه غذاهاست
در دیده‌ی ما جز شکموی دله‌ای نیست
این فقر و گرانی که دگر مسأله‌ای نیست
ما بین شکمخواری و تقواست منافات
شیرینی بسیار رساند به تو آفات
چربی کثرت سخت گرفتار مکافات
آن معده که شد معدن این گونه کثافات
آن نیست دگر معده که جز مزبله‌ای نیست
این فقر و گرانی که دگر مسأله‌ای نیست
لابد به تو هر روز عیال تو زند نیش
زیرا کرم و روژ، گران گشته ز حد بیش
برگوی به خانم که مدار این همه تشویش
آن زن که مدام است به فکر بزک خویش
گر درنگی نیک زن عاقله‌ای نیست
این فقر و گرانی که دگر مسأله‌ای نیست

- برگرفته از کتاب بچه‌ها برقی آمده نوشته ابوالقاسم حالت



محفل شعر

☑ اکبر کرباسی

دیشب به محفل شعر شوری به پا بدیدم
در محضر دو شاعر بس ماجرا بدیدم
شعر دُر بهادر، آن شاعر معاصر
در بین انجمن‌ها دُر بها بدیدم
اشعار ناب مظلوم گوینده بود مرحوم
طبع روان او را بی منتها بدیدم
در عشق و شور هستی می‌خواند کبک مستی
تا آخرین کلامش شعر شما بدیدم
دیوان شعر ما را با چشم عجب منگر
طبع روان خود از استادها بدیدم
تا من تو را بدیدم از دیگران بریدم
من خود ز نارقیقان اصلا جدا بدیدم
در رتبه‌ی علایی، محبوب کبریایی
شکر خدا که جایست من در علا بدیدم
عکست چراغ سبز است در محفل دل من
ای کاش جای عکست شخص تو را بدیدم
هجران رویت آخر آتش به جانم افروخت
سوزی که در دل ماست از شعر ما بدیدم
حسن و جمال رویت از بس که در تجلی است
شعرم به وصف رویت پرمحتوا بدیدم
مهرت به دل نشیند تا روی تو ببیند
انگار من به دستت مهرگیا بدیدم
دیگر ز من گسستی، با غیر عهد بستی
حقاً که من وجودت بس بی وفا بدیدم
در ظلمت فراق هرگز نمی‌هراسم
که نور رحمتی از عرش خدا بدیدم
«کرباسی» در هوایت می‌گفت این حکایت
شادم که خود به عشقت، غزلسرا بدیدم



شعر طنز مریم

☑ امیر امیرعزیدی

ای غضبناک ترین دختر دنیا، مریم
روح سرگشته‌ی من، خواهر شرها، مریم
این نفسگیره من، سخت ترین دختر شهر
ای تو ویرانگر دل، کوه ستم‌ها مریم
تا که من خواستمت گل بدهم دستانت
تو شکستی همه‌ی دست و سر و قامت رعنا مریم
با توام دختر تیتیش و مامانی من
چه مرض داری از آن طرز تماشا مریم
من اگر در نگهت نیز نبینم نظرت
می‌زنم من به گه و دشت و به صحرا مریم
صورت نایس تو را لایک زدم می‌دانی؟
همه را رانده‌ای ای گل تنها مریم
اکثراً من که به چشمان تو می‌آویزم
زیر چشمی تو به من اخم، خدا یا، مریم
انتظاری که کشم با لب عطشان به رخت
جام می‌پر کنی از ساغر لبها مریم
با تمام وجنات که من اینجا گفتم
شده‌ام عاشق چشمان تو اما مریم
با نگاهی به رخت جان دهم و می‌گویم
زنده‌ام با نگاهی لطف بفرما مریم
این امیری که تو دیدی به غزل گفت چنین
شد اسیر غزل چشم و چه حاشا مریم

آسان سور

☑ ع.آیدین

آسمان خراش‌ها
بر مقابر قدیمی
نه از آن که
روح نداشته‌ات
از راه پله
بر ابرها بلغزد
نرم...

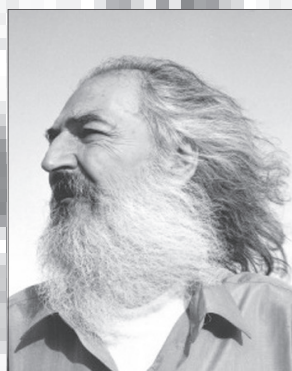
رها
بی توشه‌ای
مصری باشی
که فراغه نیستی
چشم بگذاری
در بتون آرمه
شکلات شده‌ای
تا اگر خود نیز بخواهی
[و چگونه بخواهی؟!]
نتوانی بازگردی
شیرینم!
برقص
هندی نباشی
که پیش از جهنم
خاکستر شده‌ای
در آتش سوگ یاران!
کاش گیاه بودی
دست کم
عقاب تنهایی امپراطور
در این مگس آباد!



زنگ پایان

☑ غلامحسین پرنایان

زیر دکمه‌ی آبی و
دهان تاریک و
استخوان‌های تو و
کوسه‌های زرد!
روی دکمه‌ی آبی
زنگ نمی‌زنم



جادوی ازلی

☑ حسن اجتهادی

کنار که می‌کشد خط
از رسم راوی
و شکسته بسته می‌شود سخن
خاموش می‌نشینم
اما کلام بر لبم
هرگز خاموش نیست
برمی‌گردم
به جادوی ازلی عشق
و هیچ فراموش نیست.

دریچه‌های ماندنت

☑ آوارضایی

نگاه کن که از دلت چگونه دور مانده‌ای
ز شعر زندگی فقط دو بیت تیره خوانده‌ای
درون تار عنکبوت گشته همه‌ی هستی‌ات
سزای راحت این نبود که پانپی به هستی‌ات
نگاه کن هنوز هست جوانه‌های بودنت
امیدها و شورها سرود سبز خواندنت
هنوز مانده فرصتی برای خانه رفتنت
فقط بخوان و باز کن دریچه‌های ماندنت
ز سایه‌ی سیاه خود به آفتاب رو مترس
ز زیر چتر بی کسی به خویش گمشده برس

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را به همراه شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

S.amin.nozari@gmail.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: سید امین نوذری

